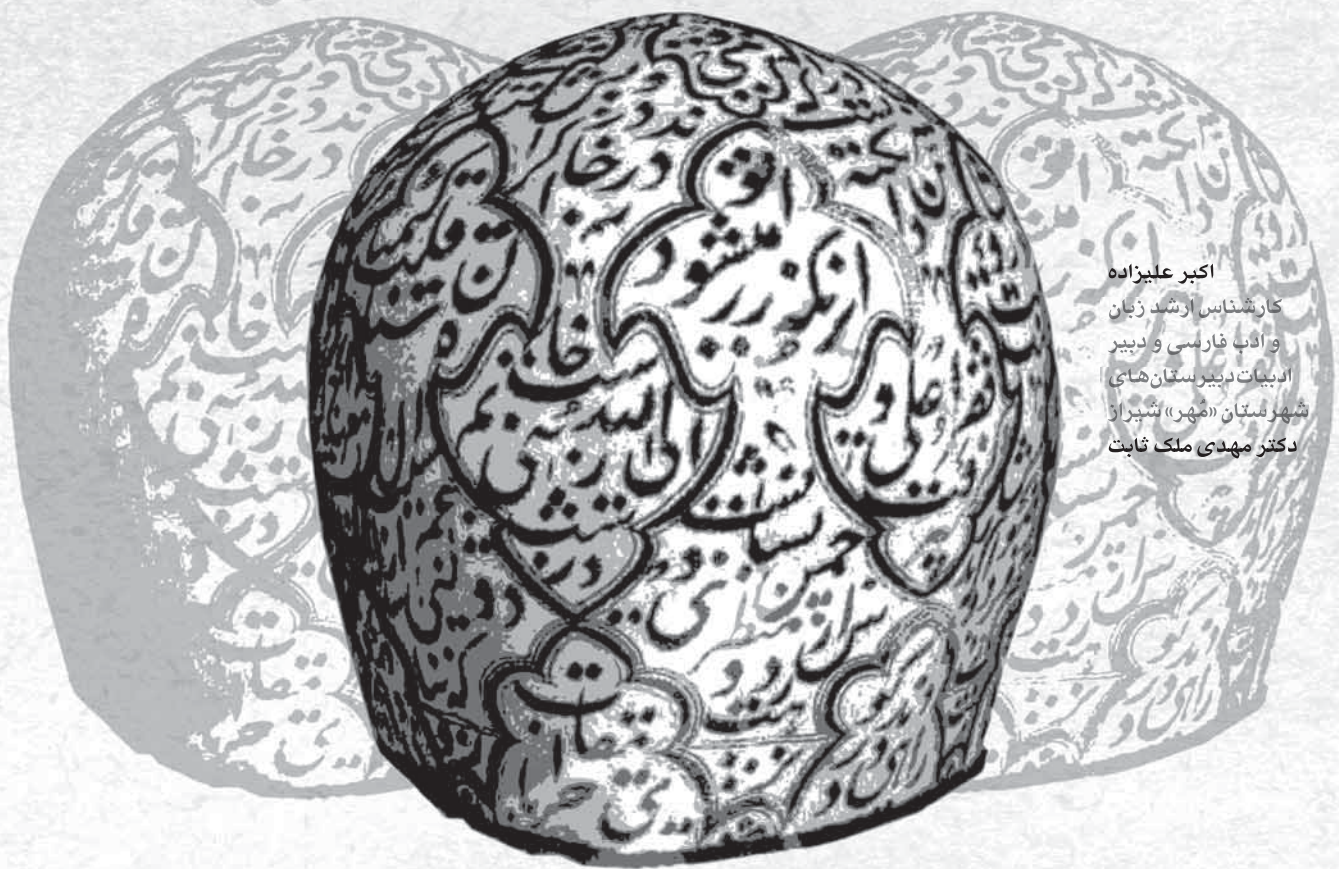


ماگدینا



اکبر علیزاده
کارشناس ارشد زبان
و ادب فارسی و دبیر
ادبیات دبیرستان‌های
شهرستان «مهر» شیراز
دکتر مهدی ملک ثابت

چکیده

این مقاله شرح دگرگونی درونی «مالک دینار»، از مشاهیر صوفیه در قرن دوم هجری، است. در این نوشتار سامانه این دگرگونی از روزگار گرفتاری روح او در قیود و سلاسل نفس و اضلاع سه گانه شخصیت این عارف، تا رهایی او و رسیدنش به قلّه منبع معرفت الهی باز نموده شده است. از تأثیر «موسیقی» به عنوان عامل تحول روحی این عارف سخن رفته و زوایای جدیدی از روح صیقل یافته او در روزگار پس از دگرگونی نشان داده شده است.

کلیدواژه‌ها:

مالک دینار، تحول درونی، عطار نیشابوری.

مقدمه

در صفحه ۱۶۹ کتاب آرایه‌های ادبی سال سوم متوسطه (بخش خودآزمایی)، بی‌تی از «صائب تبریزی»، ذکر شده و ترکیب «مالک دینار» به عنوان نمونه‌ای از آرایه «ایهام تناسب» مدنظر طرح سؤال قرار گرفته است. بیت منظور، از این قرار است: صائب مدد خلق نمودیم به همت در ظاهر اگر مالک دینار نگشتیم آنچه در پی می‌آید، کوشش نگارنده این سطور در جهت معرفی این چهره نامدار تصوف اسلامی است تا از این رهگذر، هم یکی از شقوق معنایی این ترکیب ایهامی برای فهم بیشتر همکاران گرامی و دانش‌آموزان عزیز باز نموده شود و هم این عزیزان با فریاد انقلاب درونی یکی از متصوف مشهور اسلامی آشنا شوند. بدیهی است با توجه به جایگاه ویژه این صوفی در آثار «شیخ فریدالدین عطار نیشابوری»، نگارنده کوشیده است سیر تحول درونی مالک را در این بستر واکاود.

معرفی

«مالک بن دینار» از موالی «بنی‌سامه» و از مشاهیر تابعین و زهاد قرن دوم است که در بصره می‌زیست. وفات او را به اختلاف، بین سال‌های ۱۲۶-۱۳۱ ذکر کرده‌اند. پدرش، دینار، غلام بود و تولد مالک در زمان بندگی او رخ داد. (مصاحب، ۱۳۴۵: ۱۴) عطار علت اشتها مالک به این نام را در کرامتی می‌داند که از او حادث شده است؛ روزی او بر کشتی سوار می‌شود. در میانه راه، کشتی بان مزد طلب می‌کند. اما مالک، چیزی با خود ندارد. کشتی بان به قدری او را می‌زند که آن بینوا بی‌هوش می‌شود. سپس قصد می‌کنند که او را به دریا اندازند اما به یکباره، ماهیان دریا هر کدام با دیناری در دهن سر از آب بیرون می‌کنند. مالک دیناری از ماهیان می‌ستاند و مزد خود را می‌دهد. آن‌گاه از کشتی بیرون می‌شود؛ پای بر آب دریا می‌نهد و از آنجا می‌رود. (عطار نیشابوری، ۱۳۸۴: ۴۲)

روزگار پیش از تحول

از توضیح کوتاهی که عطار درباره زندگی او پیش از انقلاب درونی‌اش داده است، به سه ضلع مثلث شخصیتی او می‌توان پی‌برد؛ «مردی سخت با جمال بود و دنیا دوست و مال بسیار داشت و به دمشق مقیم بود و در جامع دمشق معتکف شد و مالک را طمع در آن افتاد که تولیت آن جامع به وی دهند» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۴: ۴۹).

یک ضلع این مثلث، خود اوست با سودای جاه و مقام و ارضای نیاز درونی که مجموع داشته‌های او به جز مال و جمال، جاه و مقام را نیز در برمی‌گیرد. ضلع دوم مثلث، خلق است. او می‌کوشید تا اقبال خلق را متوجه خود کند و از لحاظ برخورداری از پایگاه اجتماعی نیز چیزی کم نداشته باشد. تولیت جامع دمشق - که ساخته معاویه بود - با آن شکوه چشمگیر می‌توانست این خواسته او را برآورد.

ضلع سوم مثلث، خداست؛ برای ارضای نیازهای درونی (اقناع خویش و اقبال خلق) او راه عبادت و طاعت حق را برگزید اما طاعتی ریاکارانه. گویا مالک از این نکته غافل بود که مردم دمشق چنان با ریاورزی معاویه آشنا نیستند که به سهولت می‌توانند عبادت یک ساله در جامع دمشق و اعتکاف ریاکارانه او را وزن و ارج نهند و به او بگویند: «أنت منافق». (عطار نیشابوری، ۱۳۸۴: ۵۰)

شرح تحول

مالک که روی گردانی خلق را از خود دید، ناگهان ششی لایه زیرین شخصیت خویش را آشکار کرد. فارغ از دغدغه اقبال یا ادبار خلق، از مسجد بیرون شد و ربایی در کار آورد و در بزم یاران به طرب مشغول شد.

اینک این خود او بود که دست می‌افشاند و پای می‌کوبید و پس از مدت‌ها، دورویی را کنار نهاده و یکدله شده بود. دمی بعد، بساط طرب برچیده شد و یاران خسته دمی آسودند. ناگهان از رباب نوایی برخاست: «یا مالک، مالک آن لا تتوب: چه بوده است تو را که توبه نمی‌کنی؟» (همان منبع)

نخستین تازیانه‌ها بر روح خفته او نشست و او را حیران کرده بود. مالک به مسجد درآمد و سر به جیب تفکر فرو برد. تفکری که یک ساعت آن از عبادت هفتاد ساله برتر دانسته شده است. حاصل این اندیشیدن، تحسر او از پرستش مذبذبانه حق و تصمیم به برگزیدن راهی بود که از اخلاص، سرشار و از اقبال یا ادبار خلق، برکنار باشد. نوای رباب همچنان در گوشش طنین‌انداز می‌شد و او، گوش هوش به نغمه حق می‌سپرد. مالک توبه خود را آغاز کرده بود و شب در شبستان جامع، بوی عطر خدا داشت.

الهی تایک سال
تو را به ریا
عبادت می‌کردم،
هیچ کس در
من ننگریست.
اکنون که دل به
تو دادم و یقین
درست کردم
که نخواهم،
بیست کس را
فرستادی تا این
کار در گردن من
کنند؟ به عزت
تو که نخواهم

سمع، واری
است خدایی که
دلها را بدان
برانگیزد و بر
طلب او حریص
کند

عامل تحول

آنچه مالک را از پرده پندار و پیلۀ اوهام به در آورد، نوای بیدارکننده‌ای بود که از رباب برخاسته بود. مسئله حلیت یا حرمت موسیقی و سماع همواره از مباحث مورد مناقشه بین اهل شریعت و اهل طریقت بوده است. صوفیه پیوسته می‌کوشیده‌اند تا از نوای موسیقی به‌عنوان یکی از وسائط ارتباط درونی خود با حق استفاده کنند. از نظر گاه آنان «موسیقی خاطرۀ خوش و موزون حرکات آسمان را، که در عالم «ذر» پیش از جدایی روح از خداوند می‌شنیده، در روح انسان بیدار می‌کند». (نیکلسون، ۱۳۷۲: ۳۷). «مولانا جلال‌الدین محمد بلخی» نیز به همین نکته اشاره دارد:

نالۀ سرنا و تهدید دهل

چیز کی ماند بدان ناقور کل

پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها

از دوار چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردش‌های چرخ است این که خلق

می‌سرایندش به تنبور و به حلق

ما همه اجزای آدم بوده‌ایم

از بهشت این لحن‌ها بشنوده‌ایم (مولوی، دفتر چهارم، ۱۳۷۳: ۵۶۹ و ۵۷۰) «کشف‌المحجوب هجویری» باب مخصوصی به نام باب «احکام‌السمع» دارد که در آن از مواردی ذکر می‌شود که شخص با شنیدن نوای دل‌انگیز موسیقی، بیهوش می‌شود. هجویری در نهایت نظر اعتدال را برمی‌گزیند و می‌گوید که سماع به خودی خود نه خوب است و نه بد بلکه از نتایج آن باید حکم کرد. (هجویری، ۱۳۸۴: ۶۱۰-۵۷۱)

این تأثیر به‌نوای آلات منحصر نمی‌شود بلکه حنجره‌های داوودی نیز چنین بوده‌اند. «هرگاه که داوود علیه‌السلام زبور برخواندی، پری و آدمی و وحوش و طیور، همه به سماع باز ایستادندی، وقت بودی چهارصد جنازه از مجلس او برداشتندی». (قشیری، ۱۳۸۳: ۵۹۸)

عطار نیز اقوال متعدد صوفیان را در موضوع سماع و شنودن نوای موسیقی ذکر می‌کند. او از قول «ذوالنون مصری» چنین می‌گوید: «و سماع، واری است خدایی که دل‌ها را بدان برانگیزد و بر طلب او حریص کند. هر که آن را با حق شنود، او به حق راه یابد و هر که به نفس شنود، در زندقه افتد» (عطار، ۱۳۸۴: ۱۵۳). درباره‌ی مخالفت اهل شریعت هم می‌توان گفت که مخالفت آنان با مصادیق موسیقی است والا نوای ملکوتی اذان و آوای دل‌نشین تلاوت قرآن، سرشار از موسیقی مقدس الهی است.

در مورد مالک نیز این نوای بیدارکننده به مدد درون پرتلاطم وی آمد و حاصل امتزاج یک شب، کنار نهادن نفاق - هرچند در امری باطل - با نوای رباب چیزی جز بیداری راستین نبود. صوفیان، در اصطلاح، چنین حالتی را «انزعاج» گویند و مراد از آن، حرکت دل است به سوی حق، به سبب شنیدن وعظ یا نوای موسیقی. (سجادی، ۱۳۷۳: ۱۴۶)

آثار تحول در سیرت صوفی

نخستین ثمرۀ انقلاب درونی مالک، رسیدن به چیزی است که او مدت‌ها در پی آن بود؛ اقبال خلق به او. بامدادان مردمی که تا روز پیش او را مُرائی و منافق می‌خواندند، به این فکر افتادند که تولیت مسجد را به کسی بسپارند. آنان بی‌درنگ به سراغ مالک آمدند تا او را متولی جامع کنند اما مالک، دیگر مالک روز پیش نبود. «الهی تا یک سال تو را به ریا عبادت می‌کردم، هیچ‌کس در من ننگریست. اکنون که دل به تو دادم و یقین درست کردم که نخواهم، بیست کس را فرستادی تا این کار در گردن من کنند؟ به عزت تو که نخواهم». (عطار، ۱۳۸۴: ۵۰)

او قطعاً دریافته بود که: «مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ أَصْلَحَ سِرِّرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلَانِيَتَهُ: هر کس رابطه‌ی خویش را با خدا نیک کند، خدا رابطه‌ی وی با مردم، نیک کند و کسی که باطن خویش به صلاح آرد، خدا ظاهر وی را به صلاح آرد». (پاینده، ۱۳۳۶: ۶۰۸) او آن‌گاه از مسجد بیرون شد و طریق مجاهدت در پیش گرفت. مالک در باطن خود به این یقین رسیده بود که بین قبول خلق و رد حق، رابطه‌ی معکوس وجود دارد و بر همین اساس، چند روز پس از رد منصب تولیت جامع دمشق، به پیشنهاد دختر «ثابت بنانی»، که سخت با جمال بود و صاحب میراث هنگفت پدر شده بود، پاسخ منفی داد تا دنیا را سه طلاقه کرده باشد و چنان که خود او گفت: «زن از جمله دنیا است. مطلقۀ ثلاثه را نکاح نتوان کرد». (عطار، ۱۳۵۴: ۵۰)

حساب او اینک با حق بود و تنها برای اینکه معاشی کسب کند، پس از بازگشت به سوی حق «وراقی کردی و مصحف نبشتی و قوت او از آن بودی». (بی‌نام، ۱۳۵۴: ۲۱۲) زندگی او پس از تحول، سرشار از لحظه‌های سخت ریاضت و تحمل گرسنگی است. بیست سال گوشت نخورد و به طعنه به کسانی که می‌گفتند، هر که چهل روز گوشت نخورد، عقلش ناقص می‌شود، می‌گفت: «من بیست سال است گوشت نخورده‌ام، ولی هر روز عقلم فرونی می‌یابد.» تنها پس از چهل سال، آرزوی خوردن خرمای بصره کرد اما به محض خوردن، کودکی او را جهود خواند و خلق قصد آرزدن او را کردند و او نیز دانست که این غائله، لطف غیبی در حق اوست تا مبادا دیگر باره به نفس، میدان مجال بدهد. او راه کرامت نفس را یافته بود و سعی می‌کرد به خطوط همان رابطه‌ی معکوس پایبند بماند. «در بازار می‌گشت و چون چیزی می‌دید و آرزوی آن را می‌کرد، به نفس خود می‌گفت: ای نفس صبر کن! به خدای که برای آن تو را منع می‌کنم که تو را گرامی می‌دارم». (غزالی، ۱۳۶۶: ۱۴۰)

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، روی گردانی صوفیه از نعیم مباح و روزی حلالی است که شارع مقدس، هیچ معنی برای بهره‌گیری از آن‌ها قائل نشده است. برخی از اینان از پاره‌ای نعمت‌ها، به‌سبب آنکه شائبۀ شبهه بر آن‌ها مترتب بوده است، پرهیز می‌کرده‌اند و این البته وجهی دارد، اما امتناع از طعام

حلال و پرهیز از اختیار همسر در جهت تضعیف نفس و اطفای نار شهوات بوده است و این امر البته خالی از اشکال نمی‌تواند باشد. به هر روی، از نظرگاه اینان «اصلاح دل برای سلوک راه خدا امکان ندارد تا نفس از تنعم مباح باز داشته نشود؛ چه نفس چون از بعضی مباحات ممنوع باشد، در محظورات طمع کند» (همان: ۱۴۲). عطار نمونه‌هایی از استجاب دعا و را نیز ذکر کرده است. علاوه بر آن رگه‌هایی از تفکر «ملامتیه» در افکار و رفتار او دیده می‌شود. روزی زنی او را «هرائی» خطاب می‌کند. مالک، بی‌درنگ گفته او را تأیید می‌کند و می‌گوید: «تو نخستین کسی هستی که نام حقیقی مرا به زبان راندی» (عطار، ۱۳۸۴: ۵۵). پس از مرگ، کسی او را به خواب می‌بیند و از سرانجام او می‌پرسد. مالک از آمرزیدن خود سخن می‌گوید و علت آن را در «حسن ظن» خود به خدا می‌داند.

این اعتماد مطلق به بخشودگی خداوند می‌تواند برآمده از حدیثی قدسی باشد که در آن پاداش حسن ظن بنده به حق بیان شده است: «انا عند ظن عبدي، ان خيراً فخييراً و ان شراً فشرّاً: من مطابق ظن بندهام درباره‌اش عمل می‌کنم؛ اگر ظنش به من خوب باشد، برای او خیر به وجود می‌آورد و اگر بد باشد، بد» (حرعاملی، ۱۳۷۵: ۶۲۲). این رابطه، دیگر از نوع معکوس نیست بلکه حرکت دو اراده در یک مسیر واحد است و مالک که شق اول را برگزیده بود، در نهایت به خیر مطلق رسید.

تأثیر تحول او در دیگران

مردان حق‌مداری چون مالک، پیوسته بر آن بوده‌اند تا شعاع دایره حق‌پرستی را افزون‌تر کنند و با منش و سیرت نیکوی خود، دیگران را نیز به این حلقه درآورند. همسایه جهود مالک هر روز قاذورات مبرز خود را به محراب‌خانه او می‌انداخت اما مالک آن را پاک می‌کرد و زبان به شکوه نمی‌گشود. روزی جهودی سبب این اندازه حلم را از مالک می‌پرسد و پاسخ می‌شنود که دین من به کظم غیظ فرمان داده است و من فرمان خدای خود می‌برم که: «والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس: فروخورندگان خشمم و درگذرندگان از مردم» (آل عمران/ ۱۲۵). لاجرم، جهود مسلمان می‌شود.

در جایی دیگر جوانی مفسد در مشاجره با مالک درمی‌یابد که ارتسکاب معاصی و مناهی اگر با مایه‌های امید به غفران الهی همراه باشد، می‌تواند موجب رستگاری شود. مالک که در اندیشه مجازات او بوده است، از هاتفی این‌نادر را می‌شنود که آن جوان، «دوست» ماست؛ رهایش کن. هاتف این خبر را به گوش جوان می‌رساند و او نیز که خود را مخاطب حق می‌بیند، به راه می‌آید و به درگاه حق توبه می‌کند. مالک او را سال دیگر در موسم حج می‌بیند، با تنی نحیف، و از حال او می‌پرسد. دمی دیگر جوان، در حالی که جان می‌دهد، می‌گوید: حق مرا دوست خود خوانده و من اینک بر دوست می‌روم. (عطار، ۱۳۸۴: ۵۲ و ۵۱)

مالک با مهره‌چینی غیرمنتظره حق در صفحه شطرنج درون خود مواجه می‌شود؛ آن‌گاه که می‌خواهد مقبول باشد، مردود می‌شود و روزی که می‌خواهد مردود خلق شود، مقبول آنان می‌گردد. روزی که آهنگ غزو کفار می‌کند، به یک‌باره به بیماری صعبی گرفتار می‌شود و از جنگ باز می‌ماند. آن‌گاه که پس از چهل سال آرزوی خوردن خرما می‌کند، هر چند هاتفی به او گفته بود که یک هفته روزه بگیر، آن‌گاه بخور که بر تو نخواستند گرفتار. اما باز به جهودش منسوب می‌کنند. همه این‌ها نشان می‌دهد که باید اضلاع آن مثلث درونی را به گونه‌ای دیگر ترسیم کرد؛ به عبارت دیگر، باید دو ضلع دیگر را سترد تا ضلع سوم به تنهایی در اوج جمال و کمال بدرخشد، و مالک چنین کرد. «خود» را نادیده گرفت، از «خلق» پروا نکرد تا به «خدا» برسد.

پی‌نوشت

۱. فکرة ساعة خیر من عبادة ستین سنة (نهج الفصاحة، گردآوری ابوالقاسم پاینده، ص ۴۳۶) عطار نیز می‌گوید: کار فکرت لاجرم یک ساعت بهتر از هفتاد ساله طاعتت
- ر. ک: فریدالدین عطار، مصیبت‌نامه، ص ۵۹.

منابع

۱. قرآن کریم، مترجم: مهدی الهی قمشه‌ای.
۲. بستان العارفین و تحفه‌المیردین؛ مؤلف بی‌نام، تصحیح احمد علی رجایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
۳. حر عاملی، محمدحسین؛ کلیات حدیث قدسی، مترجم: زین‌العابدین کاظمی خلخالی، چاپ ششم، تهران، انتشارات دهقان، ۱۳۷۵.
۴. سجادی، جعفر؛ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۷۳.
۵. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد؛ تذکره‌الاولیا، بررسی، تصحیح و توضیح محمد استعلامی، چاپ پانزدهم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۴.
۶. مصیبت‌نامه، تصحیح: عبدالوهاب نورانی وصال، چاپ هفتم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۵.
۷. غزالی، ابوحامد محمد؛ احیاء علوم‌الدین، مترجم: مؤیدالدین خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، ۴ ربع، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
۸. قشیری، عبدالکریم‌بن هوازن؛ رساله قشیریه، مترجم: ابوعلی حسن‌بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۹. مصاحب، غلامحسین؛ دایره‌المعارف فارسی، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵.
۱۰. مولوی، جلال‌الدین محمد؛ مثنوی معنوی، به اهتمام رینولد الین نیکلسون، شش دفتر، چاپ دوم، تهران، نشر طلوع، ۱۳۷۳.
۱۱. نهج الفصاحة؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص)، مترجم: ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۳۶.
۱۲. نیکلسون، رینولد الین؛ عرفان عارفان مسلمان، مترجم: اسدالله آزاد، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۴۷۲.
۱۳. هجویری، علی‌بن عثمان؛ کشف‌المحجوب، تصحیح محمود عابدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۴.